**فقه، جلسه 38: 26/9/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک بحثی را در عروه بود که اگر متبرّعی وجود داشته باشد که بر زنی که شوهرش مفقود شده انفاق کند، زن باید صبر کند. ما عرض کردیم از روایات این مطلب استفاده نمی‌شود. در هیچ یک از روایات به این مطلب اشاره نشده و به نظر می‌رسد که وجهی ندارد که ما متبرع را به ولی ملحق کنیم. کلمات علمای معاصر هم غالباً به همین شکل هست. کلمات آقای خویی و دیگران تنها بحث ولی را مطرح کردند. این مطلب را آقای سیستانی تصریح فرمودند.

عبارتی آقای سیستانی دارد.

«مسألة 592: تقدّم انّه لا يحق لزوجة المفقود غير المعلوم حياته المطالبة بالطلاق‌

ما دام للمفقود مال ينفق منه عليها أو ينفق وليّه عليها من مال نفسه، فهل الحكم كذلك فيما إذا وجد متبرع بنفقتها من شخص أو مؤسسة حكومية أو أهلية أم لا؟ وجهان أوجههما العدم، فيجوز لها المطالبة بالطلاق بالشروط المتقدّمة إذا لم ينفق عليها من مال الزوج أو من مال وليّه و ان وجد من ينفق عليها من غير هذين الطريقين.» (منهاج الصالحین، جلد ۳، صفحة ۱۸۱، مسألة ۵۹۲)

به نظر از ادله همین مطلب استفاده می‌شود که ایشان فرمودند.

یک مسألة دیگر اینجا هست، این ولی‌ای که در اینجا هست، مراد از ولی چی است؟ آقای سیستانی دارند:

«مسألة 593: الولي الذي لا يحق لزوجة المفقود المطالبة بالطلاق منه ما دام ينفق عليها من مال نفسه‌

و الذي يأمره الحاكم الشرعي مع عدم إنفاقه عليها بطلاقها و يجبره على الطلاق لو امتنع منه هو أبو المفقود و جدّه لأبيه، و إذا كان للمفقود وكيل مفوّض اليه طلاق زوجته كان بحكم الولي من جهة الطلاق.»

این عبارتی که ایشان دارند. مراد از ولی را پدر یا جد پدری دانستند و از یک طرف ولی گفتند آن کسی که می‌تواند طلاق بدهد، حق طلاق دارد، وکیل هم حق طلاق دارد و این مطلب را ایشان اینجوری فرمودند.

وجه مطلبی که در مورد وکیل به طلاق اختصاص دارند، چون در روایت صحیح حلبی همین بود فان لم ینفق علیها ولیه او وکیله امره بان یطلقها. البته این احتمالاً یک قدری عبارت روایت ابهام دارد که مراد از این وکیله، وکیل ولی هست یا وکیل آن مرد مفقود هست. ولیه او وکیله امره بان یطلقها. حالا آن وکیلی که امر طلاقش به عهدة او باشد این قاعده، مخالف قاعده چون وکیل می‌تواند، نه از این نحو، علی القاعده خواستند بحث را تمام کنند. ولی به هر حال ایشان ولی را به معنای پدر و جدی پدری دانستند. ولی آقای آسید محمد سعید حکیم ولی را اینجور تعبیر کردند، و ان جُهل خبره امر الحاکم ولیه و هو اقرب الناس الیه ممن یقوم مقامه و یتولی اموره. ولی را اینجوری معنا کردند.

من فکر می‌کنم که این‌که ما اقرب الناس الیه اینجا اخذ کنیم، شاید خصوصیت نداشته باشد. آن ادامة کلام آقای حکیم خوب باشد. ولی رجل کسی هست که یقوم مقامه و یتولی اموره، امور او بر عهدة او هست. و کسی که لازم نیست هر دو قید داشته باشد. مثلاً فرض کنید یک کسی هم پدر دارد هم فرزند دارد، ولی امورش در اختیار برادرش است. به نظر می‌رسد ولی‌اش همان برادرش است. ولی به معنای کسی که قائم مقامش هست و امور آن شخص را عهده‌دار می‌شود، به این معنا هست. اما این‌که مراد پدر یا جد پدری باشد، به نظر می‌رسد که این شکل نباشد. ببینید، در روایات ما سؤال از مفقود که شده به‌طور مطلق گفته حاکم به ولی می‌گوید که این کار را بکند. باید فرد متعارفش جایی باشد که یک ولی داشته باشیم. اما اگر متعارف نباشد، این‌که در جواب سؤال مطلق از مفقود، امر والی، امر حاکم به ولی را مطرح کند به نظر خلاف ظاهر می‌رسد. بنابراین ولی به نظر می‌رسد که فرض این است که این مرد، زوج مفقود شده. زوج که مفقود بشود، یک کسی عهده‌دار امورش می‌شود. اموالش، وسائلش، کسی عهده‌دار می‌شود، اینجور نمی‌شود که اموال آنها پا در هوا بماند. می‌گوید که ولی مراد کسی هست که عرفاً یا شرعاً عهده‌دار امور شخص هست. گاهی وقت عرفاً کسی هست که، اگر آن هم نباشد، اقرب الناس الیه و این خصوصیات که به نظر می‌رسد که خصوصیتی نداشته باشد.

این این بحث. برویم مسائل بعدی که در عروه، در این بحث هست.

«مسألة 12: نفي البعد في الجواهر عن كفاية فحص الحاكم أربع سنين‌

و إن لم يكن بعنوان التأجيل للمرأة، و إن كان هو خلاف ظاهر صحيح بريد و موثق سماعة.»

صاحب جواهر گفته که حاکم لازم نیست که به عنوان تاجیل للمرأة فحص کند. همین‌که خودش مستقیماً اصلاً به زن هم کار نداشته باشد فحص کرده باشد کفایت می‌کند. ایشان می‌گوید «و فيه: ما لا يخفى من منافاته لما أصرّ عليه من لزوم الرّفع إلى الحاكم اولا.»

ایشان می‌گوید این منافات با مطلبی دارد که صاحب جواهر اصرار دارد که حتماً باید ابتداءً به حاکم رفع بشود. ابتداءً نمی‌تواند خود زن عهده‌دار امور بشود. ولی به نظر می‌رسد که هیچگونه منافاتی ندارد. صاحب جواهر تصریح دارد، بر این مطلب که این امور از اعمال و مناصب حاکم است. آن‌که تأکید دارد برای رفع خصوصیتی قائل نیست، و حتماً باید از زن به حاکم ارجاع داده شده باشد. آن‌که اصرار دارد، آن است که می‌گوید از همة نصوص مطلب استفاده می‌شود که این کار، کارهای حاکم هست. کارهای والی هست و به این اصرار دارد. اما این‌که از طریق زن حتماً باید رفع کرده باشد، این از جواهر استفاده نمی‌شود. عبارتش را ببینید هیچگونه منافاتی با این مطلبی که بعداً اصطیاد کرده ندارد.

مسألة ۱۳. به نظر می‌رسد بعید هم نیست آن مطلبی که فحص حاکم اربع سنین را، ما بگوییم عرفاً در بعضی روایات اصلاً صحبتش نیست.

«عَنِ الْمَفْقُودِ فَقَالَ الْمَفْقُودُ إِذَا مَضَى لَهُ أَرْبَعُ سِنِينَ بَعَثَ الْوَالِي» البته ببینید دو بحث هست. یک بحث این است که اگر زن خودش صبر کند، درخواست طلاق نداشته باشد، کسی نمی‌تواند او را طلاق بدهد، آن یک بحث.

بحث دیگر این‌که اگر والی خودش فحص کند. به خاطر این‌که اگر زن درخواست طلاق کرد بتواند یک مقداری جلو باشد. مانعی ندارد. به نظر می‌رسد که حتماً رفع به حاکم شده باشد، وجهی ندارد. ولی این مطلب از شئونات حاکم است. مطلب صاحب جواهر درست است، این‌که شخص در مسألة قبلی هم این‌که صاحب حدائق تعبیر می‌کرد که ۴ سال گذشتن، یک بحث، بحث این است که ۴ سال، آیا باید حتماً از طریق حاکم باشد، ممکن است ما بگوییم لازم نیست ۴ سالش حاکم باشد. ولی این‌که به هر حال عهده‌دار امور طلاق حاکم هست، و آن مطلبی که دیروز از آقای خویی نقل کردم که آقای خویی می‌فرمایند که اگر ۴ سال گذشته باشد، بعد به حاکم مراجعه بشود، حاکم یک مقدار فحص فی الجمله که بکند، کفایت می‌کند این هم مسألة درستی بود که از روایت حلبی این مطلب استفاده می‌شود.

«مسألة 13: بناء على اشتراط الرّفع إلى الحاكم إذا لم يمكن الوصول اليه‌، أو كان قاصر اليد عن التصدي لهذه الأمور، فالظاهر قيام عدول المؤمنين مقامه»

قبل از این‌که این مسألة ۱۳ را عرض بکنیم، آقای خوانساری مراد از سلطان و والی را امام علیه السلام دانستند و گفتند ما دلیل نداریم که این احکام در مورد عصر غیبت جاری بشود. ولی به نظر می‌رسد که نه، این مطلب در اینجور موارد این‌که بگوییم فقط به عصر حضور ناظر باشد، به نظر می‌رسد که درست نیست، نه اشکال ندارد که بگوییم والی این کارها را انجام می‌دهد، البته به شرطی که بسط ید داشته باشد و قدرت داشته باشد و حاکم شرعی که بتواند این کارها را انجام بدهد، مانعی ندارد. به هر حال. حتی ممکن است ما بگوییم که این بحث ربطی به ولایت فقیه هم ندارد. والی ولو فقیه هم نباشد، والی می‌تواند این کار را انجام بدهد. این چیزهایی هست که از شئونات حکومت هست. حکومت می‌تواند تحقیق کند و این بحث که حتماً حاکم به معنای مجتهد عهده‌دار این امور بشود، آن خیلی روشن نیست. ولی این‌که بگوییم این از شئونات والی و حاکم هست و حاکمی که حکومتش شرعی باشد، ولو والی که بنا دارد بر اساس اصول شرع حکومت کند، این روایاتش آنها را بگیرد و مانعی ندارد.

«مسألة 13: بناء على اشتراط الرّفع إلى الحاكم إذا لم يمكن الوصول اليه‌، أو كان قاصر اليد عن التصدي لهذه الأمور، فالظاهر قيام عدول المؤمنين مقامه»

آن جوری که عرض کردیم این از شئونات حکومت هست و طبیعتاً این به نظر می‌رسد، ایشان حاکم را به معنای مجتهد فرض کرده. من شاید مجتهد مراد نباشد. و کسی که والی و عهدة حاکم جامعه باشد آن مراد هست. اگر آن باشد دیگر به بحث قیام عدول مؤمنین و اینها نمی‌رسد. ولی اگر حکومت به این امور اصلاً کار نداشته باشد، حکومت غیری دینی باشد، این حالا ممکن است بگوییم عدول مؤمنین بتوانند این کار را بکنند.

«و ما في المسالك من وجوب الصبر حينئذ عليها إلى أن يعلم حاله لاستصحاب بقاء الزوجية مناف لما هو المعلوم من قيامهم في مثل هذه الأمور الحسبية»

دیگر اینها یک نوع مذاق شرع هست که مرحوم سید استدلال می‌کند. بعید هم نیست این مطلبش، ولی حالا آن خوانساری آنجور تعبیر می‌کنند ولی مرحوم سید این تعبیر می‌کنند و مطلبش هم بعید نیست. مطلبی که مرحوم سید بیان فرمودند.

«و لقاعدة نفى الضرر و الحرج.» و این بحث، بحثی هست که آیا ضرر و حرج می‌تواند اثبات ولایت بکند یا نمی‌کند، این در بحث لا ضرر به آن پرداختیم و صحبت کردیم. به نظر می‌رسد بشود با قاعدة لا ضرر و امثال اینها اثبات ولایت را در این جمله کرد و اگر منحصر باشد ولایت عموم مؤمنین بشود اثبات کرد. این بحث‌هایش در همان بحث لا ضرر باید مطرح بشود.

«مسألة 14: إذا لم يمكن الفحص عن حاله فالظاهر عدم سقوطه‌، و اللازم الصبر إلى أن يمكن لأنّه شرط في جواز الطلاق، نعم إذا علم أنّه لا يفيد معرفة بحاله فالظاهر سقوطه»

فحص موضوعیت ندارد، مقدمه است برای این‌که حال زوج روشن بشود.

«لأنّ من المعلوم انّ المقصود منه الاطلاع على حاله فإذا علم أنّه لا ينفع في ذلك سقط وجوبه فيكفي مضى المدة» این «فيكفي مضى المدة» آیا حتماً لازم هست که مدت خیلی در این مدت نگذرد، آیا خویی فرمودند علی الاحوط این‌که یک مدت معتبر است. بعید نیست. یعنی عرفاً دو تا امر به این هست. یکی این‌که زن باید ۴ سال صبر کند، یکی این‌که در این ۴ سال باید فحص بشود. این است که اینها را ارتباطی بدانیم و به هم مربوط بدانیم که بگوییم فقط ۴ سال باید بگذرد و حتماً در این ۴ سال هم صبر بشود این با توجه به آن روایت حلبی که فرض این هست که فحصش ۴ ساله نیست، و روایت حلبی این بود که ۴ سال گذشته. اذا مضی له اربع سنین بعث الوالی. این است که از آن استفاده می‌شود که خود مضی ۴ سال موضوعیت دارد، ولو این‌که در این ۴ سال فحصی هم انجام نشده باشد. آن‌که استفاده می‌شود این هست که فحص باید در این ۴ سال بشود که خودش امری مجزا هست. یکی این‌که ۴ سال باید صبر کند، یکی این‌که ۴ سال هم باید فحص بشود. به نظر می‌رسد که مطلب همین‌جور هست که مرحوم سید می‌فرمایند که مضی مدت لازم هست.

«كما أنّه إذا حصل اليأس من الإطلاق على حاله في أثناء المدّة سقط، و كذا إذا أتم الفحص قبل انقضائها، و أمّا إذا انقضت و لم يتم الفحص فهل يجب الصبر إلى إتمامه فيما بعدها أولا وجهان أحوطهما الأول.»

آیا بیش از ۴ سال باید فحص بشود و فحص نشود، احوط این است که ولو هنوز احتمال دارد که پیدا بشود، باز هم باید فحص بشود.

ولی به نظر می‌رسد دیگر وجهی نداشته باشد. متعارفاً می‌گوید همین ۴ سال کفایت می‌کند، شارع مقدس این ۴ سال را کافی دانسته، این‌که بگوییم ۴ سالش را موضوعیت ندارد تا زمانی که امکان، احتمال پیدا شدن باشد باید بگردند، نه این وجهی به نظر می‌رسد که نداشته باشد. همچنان‌که آقایان معاصر، مرحوم آقای خویی و شاگردانشان این را می‌فرمایند که لازم نیست بیشتر از ۴ سال صبر کند، همانجور هست.

مسألة 15: يظهر من صاحب الحدائق اختصاص الحكم المذكور بما إذا كان المفقود مسافرا أو غائبا، فلا يشمل ما إذا كان فقده في سفينة غرقت أو في معركة القتال لاختصاص النصوص بالغائب، ففي غيره تتزوج المرأة من دون رفع الأمر إلى الحاكم و من دون ضرب المدة بل بالقرائن الدالة على موته.»

و صاحب حدائق می‌گویند این حکم اختصاص دارد به جایی که مفقود مسافر و یا غایب باشد. اما در جایی که در یک سفینه‌ای پرت شده باشد، یا در وسط معرکة قتال این حکم جاری نمی‌شود، بلکه باید به حاکم مراجعه نمی‌شود، همین‌که زن قرائن دالة بر موتش باشد کافی هست برای این‌که ازدواج کند.

مرحوم سید می‌فرماید: ««و فيه» انّ المفقود صادق على من كان في معركة القتال أو في السفينة التي غرقت فلا فرق بين الغائب و غيره، نعم إذا حصل العلم بموته بسبب القرائن لا حاجة إلى الترافع و ضرب المدّة، كما انّ في الغائب أيضا إذا حصل العلم بالموت بسبب القرائن كذلك.»

یعنی این‌که شما گفتید بالقرائن الدالّة علی موته، اگر مرادتان قرائن، قرائن مفید اطمینان یا علم هست، خب بله مطلب درست هست، ولی اختصاص به اینجا ندارد. کلاً جایی که قرائن اطمینان‌بخش علم‌آور به مرگ شوهر باشد، کافی هست که آن زن احکام مرگ شوهر را بار کند. ولی اگر قرائن ظنیه باشد، ما دلیلی بر این نداریم که اینجاها شارع مقدس ظن را جانشین علم کرده باشد. این مطلب درست است. ولی اصل استدلالی که، جوابی که ایشان به صاحب حدائق داده، نیازمند یک تکمیلی هست که در جواهر هم وارد شده. چون موضوع روایات، ولو مفقود هست، ولی مفقود در حکمی که بار کرده، قید غائب بودن را آورده. مثلاً ببینید

«قَالَ الْمَفْقُودُ إِذَا مَضَى لَهُ أَرْبَعُ سِنِينَ بَعَثَ الْوَالِي أَوْ يَكْتُبُ إِلَى النَّاحِيَةِ الَّتِي هُوَ غَائِبٌ فِيهَا»

اگر شما غائب را یک قسم خاصی دانستید، این حکم را نمی‌توانید در مورد مفقود در همة موارد جاری کنید. یا مثلاً در روایت صحیحة برید عن المفقود کیف تصنع امرأته. می‌گوید: «فَإِنْ هِيَ رَفَعَتْ أَمْرَهَا إِلَى الْوَالِي أَجَّلَهَا أَرْبَعَ سِنِينَ ثُمَّ يَكْتُبُ إِلَى الصُّقْعِ الَّذِي فُقِدَ فِيهِ فَلْيُسْأَلْ عَنْهُ»

این مطالبی که ارسال رسول و امثال اینها، باید اینها را بگوییم که اگر صاحب حدائق می‌خواهد بگوید این تعبیرات اختصاص دارد به جایی که در معرکة قتال نبوده، به مسافر و غائب اختصاص دارد. موضوع حکم مفقود بودن کافی نیست برای این‌که آن حکمی که بار شده را اگر آن حکم خصوصیت داشته باشد، بخواهیم بگوییم آن حکم در غیر آن موارد خاصه جاری است.

بله، این مطلب را که در انوار الفقاهة مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء هم هست. از آن ارسال و اینها، خصوصیت فهمیده نمی‌شود. تعبیر صاحب جواهر این هست که حکم بعضی از افرادش را بیان کردند، خصوصیت استفاده نمی‌شود به این معنا، عرفا الغاء خصوصیت می‌شود، ولو به سرزمینی که گفته، ارضی که در آن مفقود شده، کأنّ مسافری بوده، یک جایی رفته و آنجا مفقود شده، اما به نظر می‌رسد که اینها موضوعیت نداشته باشد. موضوع این هست که دنبال مفقود باید بگردند. آن احکامی که بار شده را اگر ما برایش موضوعیت قائل باشیم، نمی‌توانیم فرمایش صاحب حدائق را نفی کنیم. ولی به نظر می‌رسد که موضوعیت نداشته باشد و مواردی که در معرکة قتال باشد یا سفینه‌ای که غرق شده و امثال اینها، آنها هم اگر جستجو کنند در دریا و امثال اینها، اینها خصوصیتی فهمیده نمی‌شود.

خلاصه اطلاق مفقود ظهورش قوی‌تر از اطلاق این احکامی که ارسال رسل و امثال اینها در خصوصیت است. اطلاق مفقود اقتضا می‌کند که ما از اینجور چیزها القا خصوصیت کنیم و مطلق فحص را کافی بدانیم.

«مسألة 16: إذا فقد في بلد معين أو في جهة معينة كفي الفحص فيه إذا علم عدم انتقاله إلى غيره، و إلّا لزم الفحص في جميع الجهات المحتملة كما إذا لم يعلم من الأول انّه في أيّ بلد أو أيّ طرف.»

در بعضی روایات، روایات تعبیری دارد که «يَكْتُبُ إِلَى الصُّقْعِ الَّذِي فُقِدَ فِيهِ فَلْيُسْأَلْ عَنْهُ».

مرحوم سید می‌خواهد بفرماید که این ناحیه‌ای که در آن مفقود شده، در صورتی کافی هست، تحقیق کردن که ما بدانیم از آنجا به جایی نرفته. و الا اگر از آنجا به جای دیگر رفته، مراد جمیع جهات محتمله هست، و آن خصوصیت از آن فهمیده نمی‌شود. همینجور هم هست.

صحیحة حلبی دارد او یکتب الی الناحیة التی هو غائب فیها. به نظر می‌رسد که مراد از فقد فیها یعنی خصوصیتی ندارد، یعنی در تمام مناطقی که احتمال دارد که وجود داشته باشد باید تحقیق بشود. به خصوص با توجه به این روایت موثق سماعة. موثق سماعة می‌گوید: «إن علمت أنّه في أي أرض فهي تنتظر له أبدا حتى يأتيها موته أو يأتيها طلاقه» یعنی اگر بداند کجا هست ولو کأنّ زنده بودنش را بداند، می‌داند او کجا هست، به نظر می‌رسد مقدمه هست برای این‌که زنده بودنش را بداند.

«و إن لم تعلم أين هو من الأرض كلها و لم يأتها منه كتاب و لا خبر، فإنّها تأتي الإمام فيأمرها أن تنتظر أربع سنين فيطلب في الأرض فإن لم يوجد أثر»

«فيطلب في الأرض»، یعنی در همة جاهایی که امکان دارد در آنجاها باشد، تحدیث می‌شود.

بنابراین این مطلب مرحوم سید به نظر درست می‌آید.

«مسألة 17: إذا كان له زوجات متعددة و واحدة منهن رفعت الأمر إلى الحاكم من طرف نفسها و حصل الفحص و نحوه كفى ذلك للجميع، فيجوز للحاكم طلاق الكل مع إرادتهن ذلك على إشكال بناء على اشتراط الرفع إليه.»

جایی که چند تا زوج داشته باشند، اگر یکی‌شان این را به حاکم رفع کرده باشد، این کافی هست برای جمیع، حاکم می‌تواند همه را طلاق بدهد به شرطی که زن‌ها ارادة طلاق داشته باشند و صبر نکنند. ایشان می‌گوید: «على إشكال بناء على اشتراط الرفع إليه.»

البته اگر رفع را خصوصیت برایش قائل باشیم، همینجور هست که ایشان می‌گویند. ولی اگر ما عرض کردیم که صاحب جواهر که رفع را مطرح می‌کند، به اعتبار این‌که از مناصب حاکم هست و اعمال حاکم هست. به این اعتبار بدانیم خب خصوصیت در آن ندارد که حتماً از ناحیة یک ظن خاصی رفع کرده باشد. بنابر آن چیزی که از مجموع ادله استفاده می‌شود که این از مناسب حاکم هست و رفع ظن خصوصیتی برای فحص ندارد، به نظر می‌رسد که فحصی که حاصل می‌شود برای همة کافی هست و حاکم می‌تواند کل را طلاق بدهد. حالا با امر ولی و آن بحث‌هایی که قبلاً گذشت که در مرحلة اوّل به ولی دستور می‌دهد که طلاق بدهد، اگر ولی امتناع ورزید از باب ولی الممتنع حاکم عهده‌دار بشود.

«مسألة 18: يجوز للحاكم توكيل شخص للفحص بالبعث و الكتابة حتى نفس الزوجة.»

این روشن است که خصوصیتی ندارد، و دیگری هم می‌تواند بحث را انجام بدهد.

«مسألة 19: لا يشترط في المبعوث العدالة بل تكفي الوثاقة.»

چون خصوصیتی ندارد. البته صاحب جواهر یک تعبیری می‌آورد، تعبیرش این هست که می‌گوید یکتب الی الناحیة الذی فُقِد. بحث کتابت را مطرح کرده، شرعاً کتابت اعتباری ندارد و امثال اینها. این خودش نشانگر این هست که عدالت معتبر هست. وثاقت کأنّ می‌خواهد بگوید معتبر نیست. ولی به نظر می‌رسد اوّلاً اینجور نیست که کتابت معتبر نباشد. نه شرعاً کتابت هم معتبر هست. ولی اصل قضیه این هست که ما ممکن است بگوییم وثاقت اینجا موضوعیت ندارد. این‌که خبرش باید موثوق باشد. یعنی باید به یک راه موثوق، مبعوث اگر وثاقت داشته باشد، ولی خبرش موثوق نباشد کافی نیست. آن چیزی که لازم هست، این است که به یک راه موثوقی این فحص انجام بشود. فحص من طریق موثوق به، حالا وثاقت داشته باشد، وثاقت نداشته باشد، عدالت داشته باشد، عدالت نداشته باشد، آنها به نظر می‌رسد کافی نیست، بلکه باید فحص به طرق. این‌که ما در موضوعات هم خبر ثقه حجت هست. این‌که آقای قمی دارند که در سیرة عقلا حجیت خبر ثقه در موضوعات هست، به نظر ما ثابت نشده که حجیت خبر ثقه در موضوعات برای ما ثابت نشده. بنابراین به نظر می‌رسد که باید به طریق موثوق به این فحص انجام بشود.

«مسألة 20: لا فرق في الحكم المذكور بين كون الزّوج حرّا أو عبدا، كما لا فرق بين الحرّة و الأمة.»

به خاطر اطلاق ادله.

«مسألة 21: الظاهر اختصاص الحكم بالدوام بقرينة الطلاق و الإنفاق.»

درست هم هست. چیز موقت را شامل نمی‌شود. حالا شاید موقتی که مانند دائم باشد، مثلاً عقدهای ۱۰۰ ساله، امثال اینها می‌توانند، آنها را ممکن است شخصی اینجور موارد را هم بتواند ملحق کند. دیگر آن از باب شمّ الفقاهة و اینهاست که الحاق و اینجور موارد. و الا اصل نص مربوط به دائم هست و مربوط به اینجور موارد نیست.

«مسألة 22: إذا لم يكن للمرأة ما تنفق على نفسها في الأجل المضروب وجب الإنفاق عليها من بيت المال»

اگر زن در آن اجل مضروب مالی نداشته باشد، ایشان می‌گوید که از بیت المال واجب الانفاق هست. ایشان به اعتبار این هست که می‌گوید این فقیر هست و بیت المال معدّ المصالحه‌ای هست، و یکی از آن مصالح این هست که فقرا باید از بیت المال تأمین بشوند. عرض کردم این مراد از بیت المال یک معنای واسعی هست که محلی که زکوات جمع‌آوری می‌شوند.

«إلّا إذا حصل للمفقود مال أو أمكن الإنفاق من ماله بعد أن لم يكن ممكنا، فإنّ اللازم حينئذ الإنفاق من ماله.»

در مرحلة اوّل باید از مال مفقود به زن انفاق بشود. بنابراین اگر ابتداءً نمی‌شود از مال مفقود انفاق بشود یا مال نداشته ولی برایش مالی حاصل بشود، مثلاً اگر یک چیزی داشته باشد، مثلاً یک چیزی داشته، یک محلی داشته، باغی داشته، این باغش میوه بدهد و از آن میوه‌اش بشود استفاده بشود و مالی برای مفقود حاصل بشود.

«مسألة 23: لو أنفق الولي أو الحاكم عليها من مال الزوج ثم تبين موته قبل هذا تكون ضامنة، و لا وجه لما في المسالك من عدم ضمانها للأمر به شرعا و كونها محبوسة لأجله لأنّ ذلك لا ينفع في نفى الضمان كما في سائر المقامات.»

ایشان می‌فرماید که اگر ولی یا حاکم از مال زوج انفاق کند، بعد معلوم بشود که بعداً زوج در این مدت از دنیا رفته بود، این زن ضامن است. یک حکم ظاهری بوده که چون هنوز معلوم نبوده که شوهر زنده هست یا زنده نیست، با استصحاب حیات کأنّ ما جواز انفاق را استفاده کرده بودیم، ولی این جواز انفاق، این حکم ظاهری مجزی نیست و مجرد این امری هم که به او شده این امر، امر ظاهری بوده و این امر لازمه‌اش این نیست که ضامن نباشد. ادله‌ای که می‌گوید من اتلف مال الغیر فهو له ضامن، این را شامل می‌شود. در واقع این مال، مال ورثه بوده و این مال ورثه را واقعاً مال ورثه بوده. و این هر چند ظاهراً مال زوج باشد. اینجوری.

ولی شاید یک مقداری بشود، یک مقداری مسأله به نظرم واضح نیست. ممکن است بگوییم اطلاق مقامی این روایت صحیحة برید بن معاویة، «فَإِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أُنْفِقَ عَلَيْهَا-حَتَّى يُعْلَمَ حَيَاتُهُ مِنْ مَوْتِهِ» و این‌که هیچ ذکر نکرده که اگر موتش معلوم باشد باید زن مالی را که به او انفاق شده برگرداند، شاید اطلاق مقامی این روایت اقتضاء کند که ضامن نباشد. انصاف این است که مطلب خیلی واضح نیست، مناسب این است که در مسأله احتیاط بشود. و چون ممکن است به این اطلاق مقامی اکتفا کرده باشد، ممکن است که به عمومات این انفق علیها فقط در مقام بیان جواز ظاهری باشد. اما این‌که اگر بعد از آن که بگوییم غفلت نوعیه هست از این‌که اگر بعداً کشف خلاف شد باید برگرداند، خیلی واضح نیست. نمی‌دانم حالا غفلت نوعیه هست یا نیست، این‌که اطلاق مقامی دارد یا ندارد، خیلی مطلب واضح نیست و به نظر می‌رسد که اینجا هم محل، محل احتیاط است، مناسب است در مسأله احتیاط بشود.

این هم این مسأله.

مسائل بعدی را ان‌شاءالله شنبه صحبت می‌کنیم. اینها مسائل خیلی زیادی نیستند. لذا مسائلش غالباً واضح است. مسائلش را و همینجور ما همین مسائل را سریع می‌خوانیم، حالا گاهی اوقات نکات ریزی ممکن است در موردشان عرض کنم. شاید یکی دو روزه کل این مسائل تمام بشود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان